

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث راجع به استصحاب تعلیقی بود و مطالبی عرض شد، گفتیم این بحث در بحث استصحاب تعلیقی که مثلاً الان از کتاب مرحوم نائینی در چهار محور خواندیم به نظر ما اساسش همان محور سوم است که مسئله بقای موضوع را ایشان اشکال می کنند که آن حکم مال آب انگور بود و این آب کشمش یک آب خارجی است که به آن اضافه شده، مگر این که ثابت بشود که این اثر مال جرم انگور است و هر آبی که باشد همین حکم را دارد. این همان به نظر ما نکته اساسی بحث همین است، اصلاً نکته اساسی بحث در استصحاب تعلیقی همین است و روشن هم شد که این بحث اختصاص به استصحاب تعلیقی ندارد، در موارد زیادی از استصحاب تنجیزی هم همین است، فرق نمی کند، همان مثال معروفی را هم که ما سابقاً جز مسلمات می دانستیم در باب حیض، خب این ها هم همین را می گفتند مثلاً ذات زن محفوظ است و آن حکمی که حرمت بوده حالا هم حکم بار می شود، آن جا هم نکته همین است، عرض کردیم یک تصویری در ذهن اصولیین اهل سنت و شیعه پیدا شده که هر جایی که حکم بر طبق حالت سابقه باشد این استصحاب است و توضیحش دیگه احتیاج ندارد، این ها را مکرر گفتیم که خودمان هم خسته شدیم، بقای حالت سابقه دائماً استصحاب نیست، نکات فنی است، در همان مسئله ی قصه حیض هم، عده ای این حکم مسئله را از ظاهر آیه مبارکه و إذا تطهرن، از خود آیه در آوردند، حتی احتیاج به این مقدماتی که ما الان عرض می کنیم ندارد، از خود آیه مبارکه فاعتزلوا النساء فی المحیض در آوردند، اصلاً ربطی به استصحاب ندارد دلیل اماره است و دلیل است و دلیل قائم شده، این جور نیست که همه به استصحاب برگردد. عرض کردیم یک مقداری انصافش در باب استصحاب این ابهام ها وجود دارد یا در همان مسئله متیمم که در اثنای نماز آب پیدا بکند عده ای از باب حرمت قطع صلوة وارد شدند، ربطی به استصحاب ندارد، این خلط پیش آمده. حالا به هر حال هدف ما از این بحث این است که این خلط ها باید صاف بشود، آن قسمت هایی که استصحاب است حقیقت استصحاب در نظر ما همان توسعه یقین بقائاً است، هر جا توسعه یقین بقائی شد و

نکته اصلیش هم ابداع است یعنی نفس ابداع می کند و زیربنای اصلیش هم جهل به واقع است، اگر حکم برای ما روشن نشد نفس بر طبق حالت سابقه، بر طبق یقین ابداع می کند، این اسمش استصحاب است، حقیقت استصحاب به نظر ما این است اما ما اگر از لسان دلیل استفاده کردیم که این زن با انقطاع خون این حکمش عوض می شود، دیگه آن حرمت را ندارد یا حکمش هنوز محفوظ است این ربطی به استصحاب ندارد، این استظهار از لسان دلیل است. مثلاً در همان آیه مبارکه اگر ما آیه را این جور معنا کردیم که فاعتزلوا النساء فی المحیض ذات زن یجب الاجتناب یا اعتزالها فی حال الحيض، ما اگر ذات زن فهمیدیم بعد از انقطاع هم آن ذات محفوظ است و همان حکم را دارد، این ربطی به استصحاب ندارد یا اگر فهمیدیم که زن با وصف محیض، این دو تا یعنی حیثیت تقییدی است طبعاً بعد از انقطاع دم جواز داریم، این هم ربطی به استصحاب ندارد، این که ضد استصحاب است نه این که ربطی به استصحاب داشته باشد. علی ای حال ربطی به اصل عملی ندارد، در این جور جاها نوبت به اصل عملی نمی رسد، این تصور کلی ای است که ما از بحث ارائه دادیم پس نکته اساسی در باب استصحاب جهل به واقع و ابداع نفس، بقای حالت سابقه را، آن متیقن را، چون اصولاً عرض کردیم اصولاً اصول همین طور است، اختصاص به استصحاب ندارد، اصول می آید با صور ذهنی شما تعامل می کند، اگر تعامل با واقع شد مورد امارات و دلیل است، اگر با صور ذهنیه شما تعامل شد معنایش اصل است، اصلاً اصل معنایش این است، تعاملی که با صور ذهنی شما می کند، مثل همین که شما می بینید که شخصی مثلاً بنده در این عبا تصرف می کنم، با این عبا می روم و می آمم، این صورت ذهنی شما تصرف است، این می آید در این تصرفشان در این صورت ذهنی شما تصرف می کند، می گوید حالا که تصرف می کند پس مالک است، این تصرفش است، مراد از تصرف در صور ذهنیه این است، خب معلوم است تصرف ربطی به ملک ندارد، آن جا غاصبانه گرفته لکن این می آید این را ابداع می کند، ایجاد می کند یا حالا عقلاً این کار را می کنند یا شارع یا هر دو با یک ترتیب خاص خودش، و لذا این مبدأ ابداع هم یعنی آن کسی که ابداع می کند و این را اعتبار می کند آن هم باید واضح بشود، روشن بشود و لذا دائماً عرض کردیم طبیعت اصول عملیه باید بین داده های ذهنی و آن چه که شما می خواهید بار بکنید رابطه باشد، طبیعتش این است مثلاً اگر دیدیم تصرف در عبا می کند بگوییم این از پدرش به ارث رسیده، این رابطه ای ندارد، خب آن

تصرف از پدرش است، دقت می کنید؟ می بینید که در عبا تصرف می کند پس معنایش این است که ارث بهش رسیده، این رابطه ای ندارد، این نکته خیلی فنی است، همیشه باید آن رابطه و لذا در خیلی از موارد علم اجمالی و مشکلاتی که در اصول پیدا شده دنبال این بحث نرفتند، ان شا الله چون آخر بحث یک مقداری از اصول عملیه خواهد آمد آن جا هم عرض خواهیم کرد، یک رابطه ای هم باید پیدا بشود مثلاً حدوث شیء باید یک رابطه ای با بقایش داشته باشد، آن صورت شما از حدوث شیء یک رابطه با بقاء دارد مثلاً فرض کنید قاعده سوق مسلم چون شما گوسفند را از دست مسلمان گرفتید پس این شما حکم به تذکیه بکنید، قصاب مسلمان است اما شما اگر از دست قصاب مسلمان گرفتید این مثلاً گوسفند مال قم است، این رابطه ای ندارد، ممکن است قصاب قم باشد گوسفند مال قم نباشد، ببینید بین این دو تا، لذا نکته ی فنی در باب اصولی عملی چه عقلائیش و چه شرعیش باید بین آن صورت ذهنی و آن اصلی ای که می خواهیم رابطه برقرار بشود، شما هم بخواهید یک اصل عملی قرار بدهید، نکته روشن شد؟ مثلاً بگویید من از دست یک قصاب قمی خریدم پس گوسفند مال قم است، این رابطه ای ندارد، قصاب قمی باشد گوسفند از جای دیگه اما قصاب مسلمان رابطه اش با تذکیه محفوظ است، قصاب مسلمان است از دست قصاب مسلمان گرفتید گوشت مذکی است و گوشت قابل مصرف است

پس بنابراین خوب دقت بفرمایید این نکته های فنی است که در باب اصول است، اصول نکته های فنی این است، فرض جهل به واقع است اگر از لسان دلیل استفاده کردیم جای جهل نیست، و نتیجه اش ابداع نفس است، ابداع نفس طبق آن صورت ذهنی است، یک رابطه ای بین این صورت ابداعی با آن صورت ذهنی هم باید وجود داشته باشد، و إلا بی ربط می شود، ما در شرح قاعده تجاوز این را کراراً عرض کردیم شما در حال سجده شک در رکوع می کنید می فرماید بلی قد رکعت، چرا؟ چطور این صورت ذهنی را ابداع می کند؟ می گوید تو در حال نماز هستی، نماز اجزاء و شرایط معینی دارد، مثلاً قیام است و مثلاً حمد و قل هو الله و بعد رکوع هست و بعد سجود هست، شما حمد و قل هو الله را زیاد می گوئید، سجود هم که الان هستید، حالت هم که حال نمازی است، می دانی رکوع هم باید در وسط باشد، ببینید این مجموعه که جمع می شود می گوید بلی قد رکعت، با آن مجموعه می گوید وقتی، و إلا اگر

در حال نماز نبودید مشغول سجده شکر هستید بگویید من رکوع کردم، سجده شکر با رکوع چه ربطی دارد؟ این چون آمده می گوید بلی قد رکعت این مجموعه را، این صورت ذهنی را می بیند با آن مقدمات نتیجه گیری می کند بلی قد رکعت، عنایت می فرمایید، این ضابطه عمومی است که در باب اصول عملیه هست و لذا این مسئله که موضوع مثلاً آیا ذات زن است یا موضوع مسئله زن با حیض است، این اصلاً ربطی به اصل عملی ندارد، این کجاش ابداع نفس است؟ این استظهار از لسان دلیل است. این استصحاب نیست، این اصلاً ضابطه، لکن می گویم یک تسامحی در طول تاریخ پیدا شده، حالا اسمش را تسامح نگذاریم، ذهنیتشان این شده که این را ما با استصحاب درست می کنیم، و لذا وقتی آشکال کردند اشکالشان این بود که با استصحاب احکام الهی را نمی توانیم اثبات بکنیم، در حقیقت این اشکال که استصحاب در احکام کلیه جاری نمی شود این نکته اش این بود نه این که استصحاب جاری بشود یا نشود، البته در احکام الهیه طبیعتاً جای استصحاب ندارد، اما اضافه بر او نکته این بود که در مثل این احکام الهی ما از دلیل استظهار می کنیم، مثلاً از دلیل استظهار می کنیم که فلم تجدوا، این فلم تجدوا اطلاق دارد یا نه؟ الان آب پیدا کردیم، اگر اطلاق داشت شامل وسط نماز هم می شد، آن وقت می آیند می گویند دلیل دیگر هم داریم که حرمت قطع صلوة است، خب این چه ربطی به استصحاب دارد؟ تمسک به اطلاق لم تجدوا یا تمسک به دلیل حرمت قطع نماز این چه ربطی به ابداع دارد؟ چه ربطی به استصحاب دارد؟ هیچ نکته ربطی به استصحاب ندارد

لذا خوب دقت بفرمایید مشکل اساسی ای که برای این آقایان پیدا شده این است که خیال می کردند این جا مشکل را از راه استصحاب حل می کنند که اصلاً به نظر ما ربطی به استصحاب ندارد و همچنان که مرحوم نائینی فرمودند این مسئله اساسش آن است، آن نکته سوم. عرض کردیم این نائینی چهار مطلب را در این جا و دیگران هم، حالا اختصاص به نائینی ندارد:

یکی این که خود استصحاب تعلیقی جاری می شود یا نمی شود، یکی این که معیار در بقای موضوع صدق عرفی است یعنی خلط شده بین بقای موضوع و خود عناوینی که در لسان دلیل اخذ شدند، یکی این که در مانحن فیه در این مسئله انگور شبهه بقای موضوع دارد که موضوع عوض شده، یکی هم تعارض دو تا استصحاب است تنجیزی و تعلیقی، این چهار تا مطلب بود که مرحوم

نائینی فرمودند. طبق این تصور ما اصل مطلب سومی است، اصل این مطلب سومی بوده و آن سومی هم به این لحاظ بوده، اصل لحاظش این بوده که آیا موضوع باقی است یا باقی نیست؟ نکته اش این بوده، همان طور که ایشان فرمودند و این که آیا موضوع باقی هست یا نه؟ بر می گردد به استظهار از لسان دلیل، استظهار از لسان دلیل به این معنا که با ارتکازات عرفی چون می آمد عرف می دید بین غوره و انگور ما فرق می بینیم، غوره و انگور، اگر ذات این میوه انگور شد خشک هم بشود هنوز همان حالت را دارد، نکته اش این بود، مثال هم زدیم، مثل شیری را در دستگاه می اندازند خشکش می کنند، پودر شیر، شیر خشک، خب این را می گویند این همان آثار شیر را دارد چون همان است، آبش گرفته شده، چون عرض کردم یک تصور کلی وجود داشت، حالا این از نظر علمی چه مقدارش درست است من کار ندارم، یک تصور کلی وجود داشت شیء که خشک می شود آبش فقط می رود، رطوبتی که در آن بود می رود، آن جرمش و خصائص اصلیش می مانند، حالا این چه مقدار درست است نمی خواهم وارد بحثش بشوم، این یک تصور عمومی است، نعناع را خشک می کنند، تره را خشک می کنند، جعفری را مثلاً خشک می کنند، این خشک کردن، گل محمدی را خشک می کنند، این خشک کردن کار خاصی نمی کند، آب می رود، لذا آن مواد و آن جرم می ماند، آن وقت اگر آب آمد باز همان بر می گردد، این تصور عمومی، شیر را خشک می کنند می شود شیر خشک، آیا حکم شیر اول را دارد؟ بله، اگر شیر اولاً نجس بود بعد شیر خشک شد، خب شیر خشک هم نجس است، بعد دو مرتبه بهش آب اضافه کردند باز شد شیر عادی، هنوز هم نجس است، این به خاطر بقای موضوع است، استصحاب نیست، این تصورشان این است که ما آب را گرفتیم دو مرتبه آب را برداشتیم، لذا آب هم جوشیده، آب را دو مرتبه برگردانیم، این دو مرتبه می شود خود آن، این ربطی به استصحاب ندارد. عرض کردیم آب انگور را جوشاندند حرام شد، رفت و ذهاب ثلثین شد حلال شد، بعد ادامه دادند پودر شد، پودر آب انگور، بعد دو مرتبه بهش آب اضافه کردند شد آب انگور، هنوز هم حلال است، این بخار به خاطر استصحاب نیست.

پرسش: شک تصور دارد؟

آیت الله مددی: ابدًا، چه شکی! این شیر همان شیر است، فرق نمی کند و لذا ما می گوییم استصحاب معنا ندارد. این شک ممکن است

پیدا بشود لکن ما شک را با دلیل حجت برداشتیم نه با استصحاب، با اصل عملی

پرسش: آن شک بدوی است

آیت الله مددی: طبعاً برداشته می شود، همین مثالی که زدم، حالا یک مثال دیگر بزنم که واضح بشود

فرض کنید شیر را جوشانند، آب انگور بود، جوشاند ذهاب ثلثین یعنی غلیان پیدا کرد حرام و نجس شد، قبل از ذهاب ثلثین مثلاً پنج

کیلو آب انگور بود غلیظ بود به سه کیلو که رسید خشک شد، پودر شد، این پودر هم نجس است هم حرام است، این پودر هم نجس

است چون با غلیان حرام شد نجس شد، هنوز هم نجس است، حالا آب توش ریختند باز دو مرتبه پنج کیلو شد، هم نجس است هم

حرام است، این ربطی به استصحاب ندارد، این مثال حکم تنجیزی بود که قبلاً نجس بود، حالا فرض کنید مثلاً به این که این آب

انگور را به جای این که بجوشانند گرم بکنند، می دانید که دستگاه هایی هست که فقط گرم می کند، بخار می کند آن وقت تبدیل به

پودر می شود، به غلیان نرسید فرض کنید به هفتاد درجه، با هفتاد درجه حرارت این آب انگور را گرم کرد تا فرض کنید پنج کیلو شد

سه کیلو، پودر شد، اما حالت غلیان پیدا نکرد، چون پیدا نکرد پاک است

پرسش: ما اگر نتوانستیم یک طرف را تشخیص بدهیم، نتوانستیم استظهار بکنیم آن وقت چه؟

آیت الله مددی: اگر نتوانستیم استظهار بکنیم به خاطر بقای موضوع و صدق حالت نفسانی خودمان، احتیاط باید بکنیم، نتوانستیم

احتیاط دیگه چون نمی دانیم این آب انگور جدید است یا نه، دقت بکنید، یک مثال زدم برای تنجیزیش که به غلیان آمد، بعد از

غلیان، قبل از ذهاب ثلثین پودر شد، این پودر به نظر ما هم نجس است هم حرام است، دو مرتبه روش آب ریختند آب انگور شد، این

هم هم نجس است هم حرام است، حالا اگر قبل از این که یعنی به جوش نیامد، فقط گرمش کردند می گرم کرد، می بخار شد تا تبدیل

به پودر شد، یک دستگاه های مخصوصی هست، دیگ های مخصوص که می چرخد و به درجه جوش نمی رسد، این را می

چرخاند تا پودر بشود، پنج کیلو شد سه کیلو، خب چون نجوشید حرام نشد، آن فرض اول جوشیدن بود این دومی نه، باز روش آب

ریختیم آب انگور شد یعنی طبق تصور مرحوم نائینی این جا گفته استصحاب تعلیقی مثلاً، آن اولی تنجیزی بود، این جا می گوید حکم فعلی نشد، چون نجوشید حکم فعلی نشد، خب فرق نمی کند، در نظر ما هیچ فرق نمی کند، عرف یکی می بیند، در هر دو بقای موضوع است، حالا یکیش تنجیزی است به قول ایشان و یکی تعلیقی، فرقی در این نکته ندارد، اگر نجوشید غلیان پیدا نکرد اما هی در دیگ چرخاندند تبخیر شد در هفتاد درجه تا تبدیل به پودر شد، خب طبعا چون نجوشیده نجس نشده، حرام هم نشده، آن پودر هم نه نجس است نه حرام است، روش آب ریختند دو مرتبه شد آب انگور، نه نجس است و نه حرام است، حالا شما بیایید بگویید این اگر سابقا مثلاً به جوش می آمد حرام می شد حالا هم همین، چیزی ندارد، این سابق و ... اصلاً در این جا اگر ندارد، این استصحاب تعلیقیش همین مثال است، خب این اگر ندارد، دو تا مثال زدم، یکیش تعلیقی بود و یکیش تنجیزی در مورد واحد، در همین آب انگور پس آن چه که در این مسئله الان مطرح است در حقیقت این نکته است که این اثر مال جرم انگور است، آب از خودش باشد یا آن خشک بشود آب دو مرتبه اضافه بکنیم آبی که از جرم انگور باشد این خصلت را دارد، آب غوره این خصلت را ندارد، آب انگور این خصلت را دارد، سرکه این خصلت را ندارد، آب سیب این خصلت را ندارد که اگر جوشید حرام بشود، این حکم شرعی است و این بر می گردد به استظهار، یا استظهار می کنیم که جرم هنوز محفوظ است، آب همان آب است، خب جای این است که بگوییم با غلیان حرام می شود یا استظهار نمی کنیم، خوب دقت بکنید، یا استظهار نمی کنیم می گوئیم آب با غلیان حرام نمی شود، در نظر عرف آب کشمش یک چیز است و آب انگور یک چیز است، خب این اشتباه نشود، نه این که یک مطلب مسلم است ما بگوییم استصحاب، اصلاً این جای استصحاب ندارد، یا این آب کشمش همان آب انگور است خب در صورت غلیان حرام می شود، یا آب کشمش در نظر عرف غیر از آب انگور است در صورت غلیان حرام نمی شود، این چیزی نیست، آن وقت این بر می گردد، اگر ما استظهارمان تمام نشد استصحاب نمی آید این را درست بکند، مشکل کار این تصور آقایان من نمی دانم چرا این جوری شده، استصحاب نمی آید بگوید این با آن یکی است، این با آن دو تاست، جرم انگور مراد بوده یا نه؟ کار استصحاب این نیست، این دو احتمال است، خب طبیعتاً در این جور مسائل بنای علما این است که اگر دو عنوان باشد شک بکنیم احتیاط جاری می شود، پس اگر آب کشمش جوشید

احتیاطا ترک بکند، یا می آید استظهار می کند نه آقا، اصلا کشمش در نظر عرف یک چیز دیگری است، در نظر علم یک چیز دیگری است، کشمش مثل غوره است، اگر ذات بود خب ذات همین انگور قبلا غوره بود دیگه، فرق نمی کند، غوره ذاتا یک چیز است، انگور ذاتا یک چیز است، کشمش هم ذاتا یک چیز است، اگر ما این را استظهار کردیم خب آب کشمش غیر از آب انگور است، این بر می گردد به استظهار مثل همان استظهار در زن، فرق نمی کند، اگر ما فهمیدیم که وقتی انگور شد برای ذات این انگور این خصلت هست، آب بهش بخورد به جوش بیاید این حرام می شود، فرق نمی کند انگور باشد یا تبدیل به یک کشمش بشود اما اگر استظهار کردیم نه عنوان انگور و کشمش مهم است، این دو تا عنوان، در نظر عرف آب انگور غیر از آب کشمش است، پس اصل مطلب به نظر ما همان مطلب سوم ایشان است و اما مطلبی که ایشان فرمودند بقای موضوع عرفا که عرفا عمده صدق بقا بکند نه عنوان، بقا در این جا مراد به رجوع است این هم خیلی مطلب واضحی نیست یعنی این طور نیست مثلا ایشان می گوید در زنی که مثلا من از طرف ایشان عرض می کنم، زنی که خورش منقطع است عرفا می گویند باقی است، راست است، عرفا می گویند این زن باقی است با انقطاع خون عوض نمی شود اما بحث سر این نیست، من تعجب می کنم، این ها را می گویم چون در یک ذهنیتی، بحث سر این است که از دلیل چی استفاده می شود؟ ذات زن حرام شده یا زن با عنوان خون حرام شده؟ این ربطی به آن ندارد که موضوع باقی است یا نه، این استظهار از دلیل است، می گویم این استظهار از دلیل با استصحاب متاسفانه در کلمات ایشان خلط شده

پس در باب استصحاب که خواهد آمد، ایشان خواهد گفت نمی گوید بقای موضوع، می گوید اتحاد قضیه متیقنه و مشکوکه، آن جا ان شا الله شرح خواهیم داد، در باب استصحاب آنی که مهم است این حالتی را که ما می خواهیم الان اثبات بکنیم توسعه حالت سابق باشد، عمده اش این است و این حالت هم مراد موضوع خارج نیست، آن صورت ذهنی است، ادراکی است که ما داریم، اگر جوری شد که آن صورت ذهنی استمرار آن نباشد و به اصطلاح بقای آن نباشد درست است، کاری به بقای موضوع به این معنا نداریم، این بقای موضوع مال این نحوه استصحاب است مثل استصحابی که در باب زن است، در حقیقت استصحاب نیست، دیگه حالا من بخواهم وارد شرح این نکته بشوم طول می کشد ان شا الله در آن تنبیهی که درباره این مطلب هست آن جا ان شا الله عرض می کنم

تنبیه بعدی که آن تعارض هم که واضح شد، یا این جا نیست یا اصلا در عرض همدیگه نیستند که تعارضی پیش بیاید پس مطلب اول و چهارم ایشان درست نیست، اساس مطلب سوم است، مطلب دوم هم باز مشکل دارد یعنی نکات فنی دیگری دارد که در این جا نیست. این راجع به بحث استصحاب.

پرسش: در تقدیری و حسی هم استصحاب نکردند

آیت الله مددی: استصحاب در کجا؟

پرسش: تقدیری و حسی

آیت الله مددی: آن که جای استصحاب ندارد، آن که واضح است، نه آن که تغیر باشد تغیر زال من قبل نفسه بله این استصحاب است، البته آن جا هم می شود گفت با آمدن آن ذات آب حرام است یا آب با وصف رنگش حرام است، آن جا هم می شود همین حرف را زد من عرض کردم آقایان در حقیقت، خوب دقت بکنید، کسانی که از اول سده بعد از صحابه شروع کردند به مسئله استصحاب را قبول نکردند در شبهات حکمیه، من فکر می کنم نکته شان این بیشتر بود که استظهارها درست نیست، این ربطی به استصحاب ندارد.

پرسش: مبهم ۲۳:۳۵

آیت الله مددی: همه جا نه، بعضی جاها استظهار نیست یا مثلا فرض کنید اگر حرمت قطع صلوة گفتیم دلیل حرمت قطع صلوة اجماعی است این جا را نمی گیرد، این جا جای استصحاب است، عمده در باب استصحاب این است که بگوییم این صورتی که بود این را ادامه بدهیم مثلا دیروز زید زنده بود، بگوییم امروز زنده است، این ربطی به استظهار ندارد. در موضوعات است، خیلی روشن و واضح است، این استصحاب است، چرا؟ چون ما یک صورتی از زید در دیروز داریم می خواهیم بگوییم امروز هم آن صورت را بکشیم، این می شود استصحاب، این استصحاب است، اما این که برگردد به استظهار به دلیل و به قیام، ربطی به استصحاب ندارد.

علی ای حال به نظر ما یک مقداری در قضایا، آن روایتی را هم که از پیغمبر نقل شده در اهل سنت در باب استصحاب، اصلا دو تا روایت است، یکی در آن احتمال حدث در نماز که همان که من عرض کردم، خب اصل عدمش است، یکی هم این که مثلا اصالة

العدم در باب رکعات، این هم هر دو در موضوع است، آن هم هر دو به صورت ذهنی بر می گردد، می گوید تو سه رکعت را مسلم انجام دادی، در ذهنت صورت چهارمی نیست، خب پاشو از نماز چهارم را بخوان، به همان که در صورت ذهنت است اکتفا بکن، این استصحاب نیست، حالا به اصطلاح آقایان یا اصالة عدم رکعة، یا حالا آن هم بر فرض اشکال بکند بگوییم استصحاب نیست یا تعبد صرفی است به هر حال آن مثال اول هم اجمالا بد نیست، آن هم برای استصحاب خوب است و عرض کردیم عده ای از اهل سنت مثل خود مالک آن در شک در حدث است در خارج از نماز هم قبول نکرده، تعبدش در نماز، آن وقت این ها از آن مورد مثال تعدی کردند به مطلق موضوعات خارجی، از مطلق موضوعات خارجی تعدی کردند به مطلق احکام شرعی و از آن تعدی کردند حتی به احکام تعلیقی، خب این خیلی حرف های عجیب و غریبی است دیگه انصافا، این ها

پرسش: تحلیل هایشان چی ؟

آیت الله مددی: آن را که جوابش را دادیم، اولاً این روایت ها مشکل مصدري دارد، هر سه تا روایت لذا هم عرض کردیم مرحوم صدوق در فقیه هیچ کدام از این سه تا روایت را نیاورده، ظاهراً ابن ولید قبول نداشته، بعدش هم فائک کنت علی یقین من وضوئک مثلاً قاعده مقتضی و مانع باشد که مرحوم آقا شیخ هادی قائل بود، احتمال قوی دارد که فائک کنت علی یقین من وضوئک اشاره به حدیث پیغمبر باشد، به همان حدیث پیغمبر که اگر شک کردید فائک تعلیلش تعبدی باشد که اخباری های ما این را می گویند، احتمالاتش هست دیگه، وضو که در استصحاب ندارد.

این راجع به این و از آن قاعده که اگر ما آن را یک قاعده قرار بدهیم مثل اهل سنت، الیقین لا یزول بالشک، عرض کردم این قاعده مثل جلال الدین سیوطی هشت تا قاعده در آورده، حتی قاعدة اصالة الحقيقة، اصالة العموم، چیز های عجیب و غریب، علی ای حال کیف ما کان این ها را فعلاً نمی شود قبول کرد به عنوان تعبد.

تنبیه هفتم تنبیه بعد از این راجع به استصحاب عدم نسخ است، عرض کردیم مرحوم ملا محمد امین استرآبادی فرمودند که استصحاب حجت نیست إلا استصحاب عدم نسخ که اجماعاً حجت است، آن وقت اصحاب متاخر ما دو تا استصحاب عدم نسخ تصویر کردند،

یکی عدم نسخ شرائع سابقه و یکی عدم نسخ در این شریعت که عدم نسخ شرائع سابقه اصطلاحاً استصحاب شرائع سابقه هم بهش می گویند یا استصحاب بقای احکامی که در شرائع سابقه بود، طبعاً بنای اصحاب یا اهل سنت در این مسئله که متعرض شدند احکامی که در قرآن آمده مثلاً راجع به یحیی آمده سیدا و حصوراً که ازدواج نکرده معلوم می شود که ازدواج نکردن ممدوح است با این که در روایات ما ممدوح نیست پس بیاییم بگوییم این حکم را اگر استصحاب بکنیم استصحاب عدم ازدواج است، آن وقت با این روایات معارض می شود، آن وقت چکار بکنیم؟ یا لمن جاء به حمل بعیر، حمل بعیر یعنی یک بار شتر و بار شتر هم مجهول است پس می شود که عوض مجهول باشد، این جور مواردی از این قبیل را به عنوان استصحاب شرائع سابقه، یک استصحاب دیگر داریم استصحاب نبوت سابقه، آن باز غیر از این است، اشتباه نشود، همان اشکال معروفی که می گویند آن یهودی رو به مرحوم بحرالعلوم کرد که ما و شما هر دو بر نبوت حضرت موسی معتقدید و شما می گوئید پیغمبر اسلام هست ما قبول نداریم استصحاب بقای نبوت حضرت موسی، چون متفق علیه با هر دو در آن شریک است و این، باز همین دویست سال اخیر رخ داده، حالا اگر مناقشه راست باشد، البته یک رساله ای هست مناظره مرحوم بحرالعلوم با علمای یهود، یک منطقه ای است که الان چفل بهش می گویند، همان ذی الکفل که در قرآن هست، اصطلاح عربی معاصر چفل هست، از کوفه که یکمی رفتیم همان اول شهرک است در حاشیه فرات به نام چفل می گویند، این جا یهودی ها بودند، هنوز هم هست آثارشان حتی آثار قبورشان هست، ادعا می کنند ذی الکفل پیغمبر هم این جا بوده و بعد از تشکیل این دولت غاصبی که به اسم اسرائیل هست این ها دیگر هجرت کردند، سال ۴۸ آن تشکیلات را درست کردند، یعنی هجرت که نه، بیرون کردن یهودی ها از عراق هم ۵۳ است، ۵ سال بعد از تشکیل این دولت، این ها رفتند، اما آثارشان هست، آن وقت می گویند این یهودی ها آن جا بودند، مرحوم بحرالعلوم در یک سفر کربلا یا غیر کربلا که می رفته با ایشان مباحثه می شود اما این مباحثه در عیون اخبار الرضا به حضرت رضا هم منسوب است، به هر حال یک مباحثه نسبتاً مفصلی هم مرحوم بحرالعلوم، عرض می کنم نسبتاً، چون رساله ای شده، مرحوم بحرالعلوم با این ها دارند چاپ شده، اخیراً هم یکی از این مستشرقات زنیکه آلمانی چاپ کرده خیلی تعجب آور است واقعا مناظره مرحوم بحرالعلوم با این عالم یهودی، حالا غیر از این استصحاب که توش نیست، من

یادم نمی آید، چون آن مناظره را خواندم اما استصحاب یادم نمی آید توش باشد اما تعجبی که برای ما داشت احاطه مرحوم بحرالعلوم بر تورات و افکار یهودی هاست، خیلی عجیب است، من هم باور نمی کردم، خیلی قشنگ است، رساله قشنگی است مخصوصا در این تحقیق اخیر مطالبی را که ایشان از تورات نقل می کند در حاشیه آدرس داده، مثلا سفر کذا سوره کذا و آیه کذا فصل کذا، غرض به این که این هست، این چاپ شده و خیلی هم دلالت بر تبحر مرحوم بحرالعلوم دارد، واقعا برای من هم تعجب آور بود که مرحوم بحرالعلوم این قدر احاطه بر افکار یهودی ها دارد و مطلع بر تورات است.

علی ای حال یک استصحاب شرائع سابقه داریم، یک استصحاب نبوات سابقه داریم، این دو تا با همدیگه اشتباه نشود، الان این بحثی را که این جا دارند شرائع سابقه است، اگر حکمی در شرائع سابقه بود آیا می شود استصحاب کرد یا نه؟ آن وقت مرحوم شیخ هم دارد که گفتند این اختلاف موضوع است، بعد ایشان فرض هایی کرده، مرحوم نائینی و آقای خوئی هم مطالبی نوشتند، به ذهن ما می آید که این مطالب خیلی علمی نباشد.

حضورتان عرض کنم که اولاً کلاً اموری که مربوط به قانون است این را با استصحاب ابداع نفس نمی شود درست کرد، حالا سابقه باشد یا لاحق باشد، این که کلاً، این که اصل کلی مطلب و اما شرائع الهیه، اصلاً قانون بشری نمی شود درست کرد چه برسد به شرائع الهی، و این به جای استصحاب خب این بررسی می خواهد نه این که با استصحاب و ابداع نفس که درست نمی شود، این باید بررسی بشود، مجموعه شواهد اولاً نشان می دهد که انبیای سابق حتی اولوالعزمشان مثل حضرت ابراهیم یا حضرت موسی یا حضرت عیسی، شواهد حاکی نیست که این ها برای جمیع زمان ها و برای جمیع افراد بشر و برای جمیع نقاط، صحبت های حضرت موسی یا بنی اسرائیل است، یک جا مثلاً گفته که ای بشر من وظیفه ام این است که تمام بشر و ما ارسلناک إلا للناس كافة این فقط از خصائص این شریعت مقدسه است، هیچ یک از شرائع سابقه چنین عمومی که تمام زمان ها و تمام افراد بشر را تا روز قیامت شامل بشود که ما اگر شک کردیم ما هم استصحاب بکنیم، اصلاً همچین چیزی نداریم، کلاً نداریم، و اصلاً معلوم نیست، فرض کنید همین که حضرت یوسف فرمود و لمن جاء به حمل بعیر، اصلاً این برای، چون بعضی از روایات دارد که مثلاً بنی اسرائیل در یک روز هفتاد

تا پیغمبر را سر بریدند و این عدد صد و بیست و چهار هزار پیغمبر را عرض کردم من سابقا، حالا نمی دانم اگر باز نگاه کردید سابقا این سندش هم معتبر بود این روایتی که خداوند صد و بیست و چهار هزار پیغمبر فرستاده سندش معتبر است و از شواهد قطعی مجموعه روایات در می آید که در زمان واحد چند تا نبی بودند مثلا حضرت موسی که مبعوث شد پدر خانمش هم شعیب ظاهرا زنده بود، این طور نبود که حتما فوت بکند یکی یکی برسد. علی ای حال اصلا معلوم نیست بر فرض هم حکم حضرت یوسف چنین چیزی بود برای خود زمان ایشان توسعه داشته باشد چه برسد برای زمان ما تا روز قیامت و من جمله شک بکنیم برای شریعت مقدسه، اصلا چنین چیزی را ما نداریم، اصطلاحا حالا بخواهیم اصطلاحا بگوییم بنای آقایان این است که قضایای مهمله به اصطلاح منطقی ها در منطق به حکم قضیه جزئی هستند، مثل جمع مضاف افاده عموم نکند اما در اصول اگر مقدمات حکمت درست بشود در حکم کلیه هستند، دقت بکنید! قضایای مهمله در منطق در حکم جزئی هستند چون تابع واقع است، قدر متیقن واقع می شود قضایای جزئی اما در اصول اگر مقدمات حکمت آمد همان قضایای مهمله می شود کلیه، اطلاق دارد مثل احل الله البیع، این به حسب اصطلاح منطقی، البته این که تعبد است انشاء است، لکن به حسب اصطلاح منطقی قضیه مهمله است، مثل البیع حلال، این قضیه مهمله است، قضیه مهمله در اصول با مقدمات حکمت می شود کلی، در اصول می شود کلی، اطلاق پیدا می کند تمام موارد را می گیرد مخصوصا آقایان که اطلاق شمولی هم قائلند که این اصطلاح محل اشکال است. علی ای حال اما خوب دقت بکنید در شرائع سابقه اگر مثلا لمن جاء به حمل بعیر، اصلا این قضایا اطلاق ندارند، این جا قضایای مهمله قطعا جزئی اند نه این که احتمالا، این ها در حکم قضایای جزئی هستند اطلاق، عمومی که شامل همه افراد إلى يوم القيامة من جمله در شریعت ما بشود اصلا چنین چیزی نیست، برای زمان خودشان هم ندارد چه برسد به زمان ما، اصلا برای زمان خودشان و ما ارسلناک إلا للناس كافة ندارند چه برسد به زمان ما، پس این مطلب که اصولا احکامی که در آن جا هست احکامی است که اصلا اطلاق ندارد، جای شبهه استصحاب ندارد، احکام محدودی است که آن پیغمبر می گفته برای همان پیغمبر بوده.

پرسش: این که در آن زمان باشد یعنی هر کدام یک احکامی برای پیروان خودشان داشتند

آیت الله مددی: بله، هیچ دلیل ندارد که به دیگران بخورد، مضافا به این که بله یک روح کلی هست این روح کلی شرائع الهی است، آن که اصلا قابل نسخ هم نیست، آن جای بحث بر نمی دارد مثلا لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان، ارسلنا رسلنا، تمام انبیای الهی آمدند ليقوم الناس بالقسط، این ليقوم الناس بالقسط یک هدف کلی است که از آدم تا خاتم و تا قیام قیامت مراعات می شود، این قابل نسخ نیست اصلا، آن ليقوم الناس بالقسط قابل نسخ نیست که با استصحاب درستش بکنیم، شک بکنیم با استصحاب درست بکنیم، این ليقوم الناس بالقسط هدف اساسی انبیاست و قابل نسخ نیست که ما بیایم شبهه بکنیم و بعد استصحاب عدم نسخ بکنیم، یک اهداف کلی انبیاست مثل همین مثال، و ما خلقت الجن و الانس إلا ليعبدون، بگوییم نه در زمان ما عبادت نسخ شده مثل این که بعضی ها می گویند، درایش هستند، علی ای حال کیف ما کان این جور چیز ها اصلا قابل نسخ نیست، آن اهداف کلی و آن اغراض کلی و آن خط کلی و رسالت سماء و وحی آسمانی که به این تعبیر قرآنی ليقوم الناس بالقسط، این اصلا جای شبهه ندارد که بگوییم مثلا حضرت موسی قیام قسط کردند اما در شریعت ما شک داریم استصحاب بقایش می کنیم، استصحاب بقای ليقوم الناس بالقسط، این قابل شک نیست، و کذلک اهدافی را که به عنوان خود پیغمبر اکرم که ظاهرا هدف اساسی این بوده که خداوند متعال بفرماید این اهداف کلی است، النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التورات، و ینهاهم عن المنکر، و یری لهم اصرهم و الاغلال التي کانت علیهم، یحرم علیهم الخبائث، یحل لهم الطبیات، این در حقیقت قرآن می خواهد بفرماید این درست است شما اوصاف این پیغمبر را این جوری در تورات می بینید لکن در واقع این نیست چون یهودی ها یک عده از امور حلال را حرام مثلا پی و چربی را می گفتند حرام است، حرّموا علی انفسهم، قرآن می خواهد بفرماید طبیات الهی را پیغمبر اکرم حلال می کند، آن وقت این را خوب دقت بکنید، این جا خطاب راجع به رسول الله است لکن هدف جدی این است که تمام انبیای الهی این کار را می کنند، خط انبیای الهی یضع عنهم اصرهم، سنگینی ها را بر می دارد، غل و زنجیر ها و فکر های جاهلیتی که در ذهن انسان هست، امور، اوهام، خیالات، توالید بد، اعمال بد، این در حقیقت و إلا چرا مثلا خداوند درباره در تورات این را دارد یجدونه مکتوبا، یعنی می خواهد بگوید این یک هدف کلی است، آن چه که شما به موسی علیه السلام نسبت می دهید باطل است چون حضرت موسی با پیغمبر

اکرم در یک خطند و این اوصاف پیغمبر است، یضع عنهم اصرهم، یامرهم بالمعروف، یحل لهم الطیبات، یحرم علیهم الخبائث، این ها خطوط کلی شرائع الهیه اند، این خطوط کلی شرائع الهی اصلا قابل تغییر نیستند، این خطوط کلی الهی این ها قابل استصحاب نیست، اصلا شک توش نیست که حالا استصحاب بکنیم. آن وقت می ماند یک دو سه تا حکم، فرض کنید مثلا لمن جاء به حمل بعیر، حالا آن این قدر شبهه دارد، اولاً گفتند حمل بعیر مراد بار شتر نیست، این کنایه است، حمل بعیر مثلا صد و چهل کیلو، کنایه است، این نیست که هر شتری جوان باشد یا پیر باشد، قوی باشد یا ضعیف باشد، این نه، یک کنایه است، مثل شبر در روایات ما آخه آقایان یک بحثی دارند که وجب زن هم معتبر است یا نه؟ وجب بچه هم معتبر است یا نه؟ ما آن جا عرض کردیم به احتمال بسیار قوی شبر کنایه از یک مقدار معینی است و إلا مرد ها هم فرق می کند، نمی خواهد بچه بگوییم، نمی خواهد زن بگوییم که، خب نمی شود که کر عوض بشود، با شبر یک مرد یکم بشود و با شبر یکی نشود، آخه این که اصلا قابل تعقل نیست که لذا گفتیم حدود بیست و دو و نیم تا بیست و سه سانت است، احتمالا ۲۳ سانت و مراد از شبر هم ۲۳ سانت است مثل الان قدم در لغت انگلیسی، فوت در لغت انگلیسی نه به معنای قدم، خب قدم ها فرق می کنند، ۲۹ سانت و خرده ای است، تبدیلیش کردند به یک عدد ثابت، این اصطلاح بوده، لمن جاء به حمل بعیر اصطلاح بوده مثلا ۱۴۰ کیلو، ۱۵۰ کیلو نه این که به شتر ها فرق بکند، یک شتر جوان است، یک شتر با حال است، یکی بی حال است، این اصلا همچنین تصور خیلی عرفی ندارد، در آن زمان هم نداشت، حالا غیر از این جهات الی آخر اصولا احکامی که در شرائع سابقه بوده این احکام جزئیش که اگر بر فرض، این اصلا اطلاق ندارد که شامل زمان اصلا خودشان هم بشود چه برسد به زمان پیغمبر باشد، مضافا به این که در آن روایت معروف دارد که، چون می گویند این عمر تورات بلد بوده، می خوانده، عبری بلد بوده و می خوانده، چند سند دارد نه یک سند، حالا تعابیرش هم مختلف است، می گویند یک روز پیش پیغمبر بودم شروع به خواندن تورات کردم، کله ام پایین بود و نگاه نمی کردم، یک دفعه سرم را بالا بردم دیدم حضرت رنگ صورتشان سرخ شد و ناراحت شدند، عصبانی شدند، بعد گفتم اعوذ بالله من غضب رسوله، بعد حضرت فرمودند لو کان موسی حیا لما وسعه إلا أن یتبعنی، اگر آن هم زنده بود آن باید تابع من می شد، یعنی این طور نیست که این شبهه بیاید که احکامی که در شرائع سابقه بوده پیغمبر

اکرم بخواهد، این پیغمبر اکرم یک وظیفه دارد و لذا ما کرارا عرض کردیم اصلا معنای خاتمیت این است که جمیع حقائق و حیاتی که در جمیع انبیای سابقه بوده تا زمان ایشان تمام تبیین بشود و این وحی ربانی تکمیل بشود تا روز قیامت، این با این نکته فنی وحی است و لذا در تمام این ها، فرض کن اگر ما گفتیم حمل بعیر، بار شتر مجهول است، خب نهی النبی عن الغرر، آن نهی النبی عن الغرر جلویش را می گیرد، دیگه دنبال این نمی رویم که بگوییم آن حمل بعیر با نهی النبی عن الغرر تعارض دارند، یکیش استصحاب است، اصلا جای استصحاب نیست، اصلا چنین اطلاقی ندارد، چنین حالتی ندارد که بخواهد زمان پیغمبر را شامل بشود و لذا به ذهن ما می آید استصحاب شرائع سابقه به این معنا، معنای محصلی ندارد و آن سیدا و حصورا راجع به حضرت یحیی، حالا مثال عرض می کنیم، روشن نیست که باب مندوبیتش باشد، شاید یک خصیصه فردی است، یک فرد دیگه هم زمان دیگه مثلا زکریا پدر ایشان، خب برای پدر ایشان تصور بودن مستحیل است و إلا بچه دار نمی شد که، این تصور بودن یک خصیصه فردی باشد، بله خب پیغمبر اکرم بیان فرمودند، اصلا یک روایت دارد که ثلاثٌ من سنن مرسلین است که یکیش هم همین زن گرفتن است، مسئله ازدواج است، اصلا به عکس آن آمده، اگر بر فرض آن آیه را حمل بر این معنا بکنیم و حالا به معانی دیگه نگوئیم فوقش می شود یک حالت فردی، یک خصوصیت فردی شخص است که این قطعا قابل سریان نیست، عرض کردم به پدرش هم نمی گیرد چه برسد به دیگران، این قابل سریان نیست، به هر حال شرائع سابقه جزما و قطعا شبهه ای جایی برای استصحاب آن ها وجود ندارد، این بعضی از کلماتی است که همین طور در کلمات اهل سنت برای تجرد ذکر شده.

و اما استصحاب این شریعت خود ما، استصحاب عدم نسخ که گفتند اصولا عدم نسخ جز اصول قانونی است، استصحاب نیست، ابداع نیست، بنای قانون بر همین است، اصلا بنای قانون بر این است که وقتی جعل می شود استمرار دارد تا ناسخ بیاید، خوب دقت بکنید، کما این که اصل جعل قانون باید به تنجز برسد ناسخش هم باید به تنجز برسد، تنجز یعنی وصول مکلف، چطور خود قانون تا به مکلف واصل نشود منجز نیست ناسخش هم منجز نیست، دقت فرمودید؟ این جای استصحاب نیست، جای ابداع نیست، این بنای عقلای متعارف است، قرائن متعارفی که الان در دنیا هست، من فکر می کنم، البته نسبت نمی دهم چون اخلاق من، من فکر می کنم من حیث

لا يشعر همان جو عبد و مولی در ذهنشان بوده، چون می دانید فرهنگ برای انسان مثل آب برای ماهی است، ماهی نمی داند در آب زندگی می کند چون بیرون نیامده، آن نمی فهمد آب یعنی چی، ما در فرهنگمان که زندگی می کنیم جز لا شعور ماست، به قولی نا آگاه، ضمیر نا آگاه، عرب ها لا شعور می گویند، جزء لا شعور ما حساب می شود، چون در مولی، می دانید که مولی چیز معینی که ندارد، و إلا مولی صبح می گفت برو نان بخر، احتمال می دهد نیم ساعت دیگه بگوید نخر، می گفتند عبدا مملو کا لا یقدر علی شیء، لذا آن مجبور بود بگوید من گفتم نخر، می گوید نه من استصحاب کردم، خب آن مجبور بوده استصحاب بکند، برای عبد و مولی شاید این قابل تصویر باشد اما در قوانین این اصلا قابل تصویر نیست، یکی از فوارق بین قوانین و نظام عبد و مولی است، در قوانین این بحث قابل تصویر نیست، این بنای عقلاست که هر قانونی را که جعل می کنند ادامه و استمرار دارد و همچنان که اصل قانون با بلوغ و وصول، با وصول به مکلف منجز می شود نسخ هم باید با وصول منجز بشود، به مجرد این که احتمال بدهد بخواهد با استصحاب عدم نسخ، این اصلا جای استصحاب عدم نسخ نیست، این سیره است، این بناست، قاعده عقلائی است، اختصاص به شریعت ما هم ندارد، این یک روح قانونی است، به نظرم با آن عبد و مولی اشتباه گرفتند که عبد جلوی مولی یک چیزی بگوید که خودش را خلاص بکند. به نظرم این را گفتند، حالا به هر حال اگر هم گفتند اشتباه گفتند. صحیحش این است که استصحاب در عدم نسخ به هیچ وجه معنا ندارد، نه در نسخ این شریعت معنا دارد چون بنای عقلائی است، و استصحاب نیست، ابداع نیست و نه در نسخ شرائع سابقه چون طبیعت شریعت خاتمه همین است، دیگه جای رجوع نیست چون اگر هم از شرائع سابقه بیان شده آن ها تعدیل شدند نه این که مثلا دست بسته باشد و یک مقداری از اهداف کلی شرائع الهی است، این هم احتمال نسخ توش داده نمی شود، این ليقوم الناس بالقسط احتمال نسخ توش ندارد، یحرم علیهم الخبائث، یحل لهم الطیبات، یامرهم بالمعروف، یضع عنهم اصرهم، و الاغلال التي كانت، این را خداوند برای یهود زمان پیغمبر بگوید، برای چی؟ بگوید موسی هم همین طور بود، حضرت موسی هم همین بود، شما به حضرت موسی دروغ نسبت می دهید، این غل و زنجیر هایی که درست کردید دروغ است، چون پیغمبر که این طور است موسی هم همان خط است، حضرت موسی سلام الله علیه پس بنابراین استصحاب عدم نسخ هم بی حاصل است

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: تنبيهات استصحاب

جلسه: ۶۹

شنبه: ۱۳۹۶/۱۰/۲۳

صفحه ۱۸

و صلى الله على محمد وآله الطاهرين